درس شانزدهم: کباب غاز از: کتاب یکی بود یکی نبود اثر: داستانی معاصر نویسنده: محمدعلی جمال زاده

❖ *محمد علی جمال زاده از نویسندگان معاصر سبک واقع گرایی در ایران کتابی به نام «یکی بود یکی نبود» دارد که داستان کباب غاز از آن انتخاب شده است. کباب غاز یا «رساله‌ای در حکمت مطلقه از ماست که بر ماست» داستان کوتاهی است، سرشار از کنایات، ضرب المثل ها و اصطلاحات عامیانه، که در قالبی ساده و طنزگونه با جملاتی کوتاه یکی از خاطرات شیرین این نویسنده واقع گرا را بیان می کند . این داستان شیرین طنزآلود را با هم بخوانیم :*

شناسنامه: قالب: ..... متن: ..... درون مایه: .....

شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. در اداره با هم قطارها قرار و مدار گذاشته بودیم که هرکس، اوّل ترفیع رتبه یافت، به عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهد، دوستان نوش جان نموده، به عمر و عزّتش دعا کنند.

قلمرو زبانی: کباب غاز: ترکیب اضافی / نوروز: واژه مرکب / عید نوروز: ..... / ترفیع: ..../ رتبه: مقام، جاه / هم قطارها: ..... / قرار و مدار: ...../ ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند / صحیح: ..... / کباب غاز صحیحی؛ کباب: هسته، صحیح: وابستهٔ پسین، صفت بیانی / کنند: ماضی التزامی / عمر: متمم/ عزتش: ترکیب اضافی معطوف

قلمرو ادبی: کنایه : ...../ واج آرایی : ...../

نکته: به ترکیب هایی که در آنها هفظ دوم اغلب بی معنی است و برای تأکید هفظ نخست می‌آید «مرکب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند؛ مانند: قرار و مدار، کتاب متاب، کباب مباب و ....

زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئلهٔ میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم در میان گذاشتم. گفت:« تو شیرینی عروسی هم به دوستانت نداده‌ای و باید در این موقع درست جلوشان درآیی، ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عدّهٔ میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.»

قلمرو زبانی: زد: اتفاق افتاد/ ترکیب اضافی: ..... / فورا: قید/ یک دست دیگر: ترکیب وصفی؛ دست: هسته؛ یک: صفت شمارشی؛ دیگر: وابسته، صفت مبهم / این موقع: ...../ دوازده نفر: ترکیب وصفی، مسند.

قلمرو ادبی: در میان گذاشتن: کنایه از مطرح کردن / جلوی کسی درآمدن: کنایه از «توانایی خود را به دیگری نشان دادن؛خوب پذیرایی کردن» / ظرف، کارد، چنگال: تناسب.

✯ **گفتم: «خودت بهتر می‌دانی که در این شب عیدی، مالیّه از چه قرار است و بودجه ابداً اجازهٔ خریدن خرتو پرت تازه را نمی‌دهد و دوستان هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمی‌شوند.» گفت:«تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و ما بقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بمکند.» گفتم:«ای بابا، خدا را خوش نمی‌آید، این بدبخت‌ها سال آزگار یک بار برایشان چنین پایی می‌افتد و شکم ها را مدتی صابون زده اند که کباب غاز بخورند و ساعت شماری می‌کنند. چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر ظرف و لوازم عاریه بگیریم؟»**

قلمرو زبانی: بهتر: قید، وندی، صفت برتر / مالیه: دارایی / بودجه: ...../ خریدن: وندی / خرت و پرت: مجموعه‌ای از اشیا، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش، مرکب اتباعی / هم: حرف ربط / بیست و سه چهار نفر: عدد مبهم، متمم / کمتر: صفت برتر، مسند / جملهٔ: تنها همان ... بمکند: مفعول فعل «بگذار»/ واو: ربط / نقدا: ..... / ای بابا: ..... / «را» در «خدا را خوش نمی‌آید»: زائد / آزگار: ...../ سال آزگار: ترکیب وصفی/ قید سماق: ...../ یک بار: قید / عاریه: جنسی که قرض بگیرند و بعد پس دهند. / که: حرف پیوند / مالیه: .....

قلمرو ادبی: بودجه اجازه نمی‌دهد: استعاره مکنیه، جان بخشی / مجاز : ..... / وعده گرفتن: کنایه از دعوت کردن / خط کشیدن: کنایه از دعوت را پس گرفتن، حذف کردن / کنایه : ..... / پای افتادن: کنایه از اتفاق افتادن، پیش آمدن موقعیت / شکم را صابون زدن: کنایه از وعدهٔ به خود دادن، دل خوش کردن / کنایه : .....

✯ **با اوقات تلخ گفت: این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اوّل بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز عاریه وارد این خانه بشود؛ مگر نمی‌دانی که شکوم ندارد و بچّهٔ اول می‌میرد؟ گفتم:« پس چاره‌ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیایند و بخورند و فردای آن روز دسته‌ای دیگر». عیالم با این ترتیب موافقت کرد.**

قلمرو زبانی: که (اول) : ...../که (دوم): حرف ربط وابسته ساز / محال: ...../ گذاشتن: اجازه دادن / شکوم: شگوم، میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن / عیال: ..... / این خیال: ترکیب وصفی، مفعول . عاریه: آنچه از کسی برای رفع حاجت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند / مگر نمی‌دانی ... می‌میرد؟: پرسش انکاری / مگر: قید پرسشی / نیست در «چاره‌ای نیست»: ...../ جز: قید انحصار / دسته‌ای دیگر ... : حذف فعل به قرینهٔ لفظی (بیایند و بخورند)